

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز: ۰۴/ ۰۷/ ۱۳۹۸

تاریخ ثبت: ۲۰ خرداد ۱۳۹۵

عنوان: انسان ملکوتی بارقه‌ای است در گرداب ظلمات

«بسمه‌تعالی»

انسان ملکوتی

انسان مرکب از دو بُعد ملکوتی (معنوی) و ناسوتی (حیوانی) است؛ چنانچه برخی از فلاسفه در تعریف «انسان» نیز به همین نکته اشاره کرده‌اند: «و مما يجب أن يعلم أن الإنسان هاهنا مجموع النفس و البدن»؛ انسان مجموع «نفس» و «بدن» است. «فالتعريف التام له هو الحيوان الناطق لا الحيوان فقط و لا الناطق فقط» و برخی دیگر انسان را حیوان ناطق دانند. در واقع، اگر ما به اینسوی و آنسوی خود بنگریم، هیئاتی را تحت عنوان آدم میبینیم همانکه حضرت صدراپی نام آن را «بشر طبیعی» گذاشته است؛ یعنی آنکه چشم او دنیای او، پای او دنیای او، فکر او دنیای او و میل او دنیای اوست. آنکه چهره‌اش با رخ به رخ شدن دنیا سرخ و زرد می‌شود و رگ‌های گردنش از شدت توجه به آن متورم می‌شود؛ این همان بعد ناسوتی و حیوانی انسان است و چه زیبا دیوجانس، فیلسوف یونانی قم، این وجه را تجسم داده و اشعارش را مولانا به نظم در آورده است!

هین چه می‌جویی به سوی هر دکان
که بود حی از حیات آن دمی
آن یکی با شمع برمی‌گشت روز
هین چه می‌گردی تو جویان با چراغ
هست مردی گفت این بازار پر

گرد بازاری دلش پر عشق و سوز
در میان روز روشن چیست لاغ
مردمانند آخر ای دانای حر
بوالفضولی گفت او را کای فلان
گفت می‌جویم به هر سو آدمی

بر طبق ابیات فوق، اگر در بازار درب هر مغازه‌ای را بگشایی، آدمی در نعل بند آن و آدمی دیگر در انتهای آن خواهی دید که هر یک به طمع دنیا گرد هم جمع اند. اکثر مردمی که در جامعه می‌بینی آدم‌های متعارف‌اند، اما هدف ما نه «آدم» یا همان «انسان ناسوتی» است بلکه ما در این گفتار به دنبال انسان ملکوتی هستیم آنکه از دایره بشر طبیعی رها شده، آنکه از بزنگاه سبعت، حیوانیت و شیطانیت رմیده و نفس ناطقه‌اش را در وادی علم فلسفه، حکمت و عرفان به سیر واداشته است.

با تو سخن می‌گویم ای مخاطب ما! هر که هستی و در هر کجا که هستی و غرق هرچه هستی این نکته را بدان که در گوشه گوشه عالم هستند فیلسوفان و محققانی گمنام و ناشناخته که مصداق انسان ملکوتی‌اند، شاید اندک اما هستند... آنان کسانی هستند که به گفته حضرت ملاصدرا به درجه‌ای می‌رسند که: «کما کملت النفس فی وجودها صار البدن أصفی و ألطف»؛ یعنی هر آنگاه که نفس قدسی آنان به مبدأ خیرات پیوست شود، جسم و جان، شکل و روان و هیئت آنان روحانی و نورانی و مصفا می‌شود به نحوی که اتصال نفس قدسی آنان به حق قوی شده و تن آنان را هم روشن، اصفی و لطف نموده است. با وجودی که ظاهر آنان از مجموع خون، پی و رگ تشکیل یافته، اما در واقع از عین نفس سرشارند و نه فقط تفکر و اراده آنان که حتی چشم و گوش شان نیز الهی شده است. به گونه‌ای که هر کس او را ببیند از او خوشش آمده هرچند با او سخن نگوید. اگر بخواهیم در این زمینه مثال بزنیم نمونه‌ها فراوان اند؛ مثلاً سیده نفیسه (۱۲۵-۲۰۸هـ) دختر حسن بن زیدبن حسن از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) در مصر همینگونه بود که هر کس هرچه غمی در درون داشت تا به حضور ایشان می‌رسید غم هایش از او فرار میکرد. چرا؟ چون به نزد کسی حضور یافته بود که او صفی القلب بود و صفای تن و کمال نفس داشت.

«تتسلخ عن بدنها و تصیر کعریان یطرح ثوبه»؛ در واقع آنکه به این مرحله رسیده، جسم ناسوتی را به جسم

ملکوتی تبدیل نموده است؛ از بشر ناسوتی رها شده و به انسان ملکوتی بدل گشته است. آری، آنها گوهرهای تابان جهان امروزند که اشعه روحانی شان بسیاری از ظلمات جهل و بی‌سامانی عالم را به علم و نورانیت سامان بخشیده و بارقه‌های نورانی خویش را بر آنان افاضه می‌نماید.

و تو ای انسان، هر آنگاه آن بارقه نورانی را یافتی، به حریمش بمان تا از اکسیر کمال او بهره‌ها یابی!

منبع: جلد نهم اسفار، صفحه 98 و 99؛ رساله مقامات و منازل انسان (مرحله 6)، صفحه 481 حاصل تدریس و تحقیقات محقق و فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی.